

Scan: <http://www.new.dli.ernet.in/>
PDF: <http://www.KetabFarsi.com>

ہوا آئندہ سجا تو و تھانے

روزنامہ وقایع ایام محاصرہ

۱۰ اربابہا و حیدرآباد

وقایع تاریخ نیر و ہمشہر

رجب المرجب

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

و میگردید که این چنین در حقیقت تهرین و متعاقب
تو نفاشینی پیشه منسره انفس و اضحا بجز اسعا
انما ب بینه روز که کجاست و عابد شب در

گاه با سهای پیرانه اورد و ضایع با جاده سحر کسزده

از روی نافرمانی خسته مورد نور کرده سرزنده

کذاست انفس با حی با صفا کشت به هم

بخش از روی او صبح بنا گوش چنان در روی

کوه

کرده بیدار گاه که میزبانند بر آئینه دل افول

سفر روی راجل در طی مسافت عاتل از دور

پایل اسانمایان شده با شماره در بر و ناله

که کلبه قایم را آورده اند تا نیامستجلی را کلبه

شماست ثابت در سیده خبر بسامع مجاست

رسانند که قلعه در شتخ کردند مرده بعد اوئی و کتبه

بعد اسیری قمر سیران چالاکت سپهر پنجم سواران

بنامه کبود و جل آمده طلسم من شمس و این من الایمان

انمودند که فتح قلعه بصدوق و لشمس و القمروا کفرم

مسخرات با مرده متشاب کرده پید و ضربه احتسار و در دست

روپای و دولت نمرت مداره بخواهی توفی ملکات

من تشاء محکم شد و در آن آن که بلیان نوای این
نوبه بلیان منسیان رسیده بود سنج گوش هامان
عش سنج پر از نغمه مژده گردیده طبله نوبت از
نقاره خانه و غریب کوس و کور که شاد و پانز بنوارش
بپنوا یان عملده انتظار بر ناست و غبار کدورت
و کرد ملال شدت وزیدن نسیم نفس سرناچی
و کرناچی در فضایی خاطر بادیه نوردان و شست
اضطرار فروشت بی بی چه نشستی چه بر خاستی
بجان لنگه نمیه انم که نغمه کرنا پیشل یوم منیع فی انصوب
بود که مرد و کبان کور بخود فرود میسکی را زنده عینا
یا طبله کوس نا دین سنج ترعد جمده بود که همکار

بشتر از کار افتادگی را بیدار میکرد و الحمد لله
سکوبی و طرفه انبوهی بر در دولت سراسر اتفاق افتاد
از هر طرف زربن قبایلی بسیار برق از جانب
بر قلعه کپان میخندیدند که بچلف البصائر بزم از هر سو
فرد پوشی مانند ابر به برداشتن کبج کوه سحر بزم
قلعه میدوید که ویم بچلون اوزار هم همه حال منشا است
دین فرست و سرور و سب را بتر از کل منتهال قهر
این بود که بلا تشبیه حاجی محراب تا بطنیطاق و دولحا
مانند ساعیان صفا و مروه و وین آمد که محرابان که به
مقصود کند تا چون حسن المین رشت غمناک
استوار ساخته در رگت زایران که بر کوه عرفات

روند بر نفس از بیج بر آمدند و مناجاتیان ترقی می یافتند
و مناصب از بنمای درازتر از طول اهل گذاشته بر
کنگره حصار چون مودت آن بر قفله منار بالا رفقه مذاق
حی علی البور نشس و اوزان البجرات خیر من الجبین
در وادند لا حرم صفوف جنود منصور کاشمش
بنیان مرصوص بر دروازه حسن رسیده سوره
اذا السماء انشقت و میدید حکم و اتوا التبیوت من
ابوابها داخل شدند احوال بروج قلعه از صدمه شکر
قیامت خیب فبلون الجبال کالجبین المنفوش و
اوضاع محجوران مجبور از لطمه و آسیب و یکون
الناس کالفراس المبتوث غازیان دین دار و
مجاور

مجاہدان نورسوار بسر جا سرور ان ابوالحسن
فی انوار رایا قند کنند الفتاویہ تہیت و جد تو ہم
فراموش نشدہ خود را دست و گردن بستند
جعلوا ذریعہ اہلہا اولیٰ لزیادۃ رفقہ الخصال بنا بر تخریب
بنای قلعہ کہ غازی الدجنان بہادر فیروز جنک بفرمای
وسعی فی خرابیہا بعمل آوردہ بندہ را بجنور پر نور فرستاد
مبارکباد فتح قلعہ عرضہ داد و جمہور بندگان کہ سوز
اخلاصشان فدا شدہ شدہ زبان تہیت با تا
صحا لکف قحامہ بینا کشاوند و حضرت ظل سجا
خلیفۃ الرحمٰنی ہنوز بر سجاوہ بودند کہ محراب
نمایان شد سجد و شکر داد نمودند و باشارہ فیض

۸
تا بچ چند نوبت حکم بخواختن نوبت فرمودند سوار
و پوشش خاص فی الحال مانند حضرت و اقبال حاضر
آمد و امتداد زمان خون لب زبان حاضران
از کفایتی و مورتمین قاصر و قدر خلق بسعادت حم
شدن و اسلیم مبارکباد و سر بلندی یافتند
که درین بریوسعت آسمان نیست دست زد و جدا
زناست و پر زور افشا که تو به یاری بر سگت زد
و نوشتار پویاست بیت نوید فتح
نقد و آن با و شاه سپید لوی شیش و تاز
سید و سید و سید کسری ملائکت
بیر آسمان کردند ز سکه لغو اما باش و واه واه سید

شکفتگی نیست بخنده منجر شد گذشت باز از زنده تمام
قاه رسید بجهتی شده مشغول بسری طری
که کیف شاد ایشان زود چون نگاه رسید بکعبت
که فال منت آمده درست گذشت بخت و ایام
غزو جاہ رسید یکی به بخت که خواب منت گذشت
تمام شد غم دل حالت رفاه رسید یکی شکر طاکه مردا
کوچ تا دمی توان بعرض چهار روز یا دو ماه رسید یکی
دواندی ستاربان خود قاصد که خلعتی و پست گذشت
پگاه رسید یکی نوشت که پالان بدورای ظالم
چهر شگانه ترین است چوب و گاه رسید یکی سوار
شد در رفت و کنت بانو کر بیارو چین که خوابی بزم

راه رسید رفقه کوزه افتاد و در پناه آن کشته شد
اجل شتر که آه رسید یکی لبان شتر حبت و در
سنگ حنریه یکی چو سعله دوران شد که تا پناه رسید
چونچه جمع شده زیر لب بهم گفتند چه بود این ز کجا
و کجا آمد راه رسید چون بختی کفت شکست
فج است چه خوب شد که برین مدعا کوره رسید
میوز بر لب او بود این سخن کرد و کوره و کرا
ببارگاه رسید یکی بیشتر برسد که من بیست
بند ناشده کاهی بصر تپا رسید نجاست و چمر
از جاکه سپو باید دید از آن وقوف کوره
رسید مدبری بعبت رفت و دورین طلبید بد

گفت شکستی باین سپاه رسید درین مکالمه بودند تا
تجدید آمد که چشم زخم عظیمی نفوذ شده رسید تبیین این
مقال و تفصیل این اجمال آنکه سپهسالار مدبر باورنگ
غازی الودیعان بهادر فیروز جنگ پاسی از شب
اول پاس ایمنی داشت که حارمان حصار چنان
بخت خویش بیدار نباشند نگاه بر سبای خسرو
جوروه شناس گندی چند دراز تر از غم خسرو ایما
و دوسه نزد بانی استوار تر از رای محکم اساس
گرفته با اتفاق عساکر و افواج آن بهادر تی بهادر باین
دریای موج روان شده و بسنگ میکا آن در
بود لا قدر و پلنگ تهر شاره بهای حصار زد و یک

در دامن کویسی مانند تخته سنی با کمال پایداری
 استقامت در زید و دوست از دلیران حقیقی و بهادران
 واقعی پابر زوبان گذاشته دست برداشتن جزا
 زوه سر از چاک کریبان کنز کوه برآور و ند چون
 و یگر زوبانها مانند عمر آنها از رسیدن با جانو نام
 کرد قلاب کند تا بر ذروه حصار استوار گردند تا
 و پیران یتر بالا آمده قلعه کمان را بر زیر تیغ بیدر چ کشند
 و سر دران از روح راز قلاع اجساد میبود می و انار
 عرقا سبجی بیرون کشند قهار اسکی از فرور میل
 باندار حوزون لاشی غنچه از کشتگان روزگد
 در خندق افتاده بود راه می حنبت که خود را بچاک

۱۳
اندازد و بان برود و شیر همیشه شجاعت و دوچار شد از
اینجا که شیوه او ضرب المثل است کما قال عرو و حل
کشل الکلب ان تحمل علیه یلیث او ترکه یلیث اعانه
فریاد کرد و حسد آنکه عارسان برج و باره پیدار شد
کار بالار فنگان را ساختند و بالار رفتن برای کار
نیشتر نشد همچین دین بانان دیگر در آن گرمی سنگا
شعله و در از جا حبه شرر آسا بر سود و یخ پسران و شغل
بر افروختند چون بر آن ظلمت سرستان روشن شد
که آتش فتنه بسباب رفته چند سچو شعله شمع نزدیک است
نه بالابیر و سرزنشده قلعه دار می از دست نده
به بریدن ریشه های حیات تمام آنها که در نیمه راه

۱۴
بودند نمودند و جمعی از سربازان را که پابر زدن
داشتند بجهت باروت و قدر زوره نطق استوتند
مشهد حقه بار خبیح ناساز طرفه اش در سنی بکار
برد و بر سر سوره که در قوب پنهان کرده بود از
مهره نسبت کر شیگان نمایان ساخت و نزلت
علا از در عجب مهره بطاس انداخت که نقص
که آن شش زادی شش زار سوار زده بود بحال زیاد
کله لهای نعت در باحت اما صد آفرین بر نکت
ان کرده با تدبیر و بیزار تحسین بر عت ان
مبارز و لیر بی نظیر که تقاره نواخته از انجام حاجت کرد
و مانند صد از کوه فوراً بر گشت و لا چاکه رفیعان
نه بان

فی باکت در آن مکان خطرناک ویرانه‌ها گذاشته
پیش و پس رفته بودند اگر محصوران زیاده رو کم سخت
و متحصنان ست‌رادی دل سخت بمقتضای تم‌وقت
فی قلوبهم من بعد ذلك غمی کما لبحارة او اشد و قریه
در پناه سنک قباحتی میگردند تیف بود و دیگر
پیر را در پیدا کردن چنین جوانی چه قدر باسیت
و این محض عناد است که عاصدانش میگویند از او
نقاره کشیدگان قلعه را از گاه ساحت و بد کرد ^{لشکر} استغفر
این چه سخن است پیر چه کرد آن سگت کرد این چه کرد
مقبوی این سخن سخن جاسوسان است که خبر آوردند
که ابو الحسن قبیح اطوار طوق طلا و قلاوه فرسغ و حل

زربخت بجهت آن سگت مقرر و داشته بر با هم طلقه
 گذاشته میگوید که این هیچ کمی نکرد بهر حال چون
 و نلیفه و قابع کنار ثابت و ببط جمیع احوال و صبط تمام
 مقال و افعال است رنگ از تمام تقلم داده میشود
 پوشیده نماید که احوال هر یک از سگت از روی
 معنی چه شیخ و چه شاب و چه اعلی و چه ادنی گمانی
 مقرر است بخوف و کاپی منسوب بر جا شکر لایمونی
 فیما و لایمونی مگر طفلان پی پروا و کو و کان از سیم و ای
 سبر که در من حسنه و بازی بیجان بر زود با سمن
 استخوانی نیازی کرد ملال از چهره آمال می آستانه
 و مظهرهای نصاب فرا گرفته بخاطر خورسند و آواز بلند

در کتب نشاط و دستستان انبساط میخوانند آنچه

بگوئند رسید بهوش هم برسد القطعه فی بحر القناری

معنی را بود در تقاریب قبول فَعُولٌ فَعُولٌ فَعُولٌ

الله است و الله و رحمن خدای مکرر و کند رحم بر جوش شاه

رحیم است و عصاره امر کار بدانم چه شده حصه این سپاه

دلیل است و نادمی تو کور، سنهای نعیب از برای

فراری سپاه تعلم بیاموز و اعلم بدان که کس در

بگر بخت از زر نگاه کلم سخن گوئی و قل حرف ن

ولی گاه با اسکت و کاپی باه زمین و زمین مخلوق از

چه دیوار این قلعه فی اشبهام سما و خلک حسیات

پهنت آسمان که از دور و بار دست شسته سپاه بود از

مخبری زمین انکه شد پراز مرده ز پر و زبر در سه ماه
 محل و مکان و مکان است جای کثیف و عفین از
 هجوم سپاه سقر و وزخ و نارانشش ولی بفعل
 آمد اینجا و عیداله پوست بهشت آخرت آن
 سردی نصیب کسی کوجب شد در شاه فخران
 عقب پاشنه ر جل پای همه زخم خورده است در درگاه
 ریشش قعا حیره و وجه روی همه شد ز آسب کوه تبا
 بد و جاره دست و حلقوم نای خداز رفت بان
 دارد نگاه شعله لسان چه زبان نسیم دهان
 همه گشت بر فقر و فاقه کواه غنی مالدار است مسکین
 کدای مساوی شده سرد و از عدل شاه

بعیر اشتر است و جرس چه درای غنیمت زود بود
 در نیمه راه فرس اسپ وزین سبج نامندید
 نه این پشت او را نه آن روی گاه راجل مرد و مرا
 زن و زوج جنت جدا گشته از همدگر سال و ماه
 که آن خود و بر لوط و تر شرع زود سگت این بزم
 محبت بکینه سولی سنج حکمت و مزار نامی
 که در خورد بپزند کسی گاه گاه ملک پاوشه حسد
 سگر بود بدان صحنک و خنده برین قاه قاه کلام
 عبارت سخن شمه بیت چو این شمه خوانی بگو و راه
اقطعه اولی فی بحر لکرمی ما علات فاعلات
 فاعلات فاعلات شعر در بحر مل با سند به لزل

۲۰
 نبات چسبیت عتقار و پیه کبریت احمر شرفی
 کیمیا نو کر شدن یکروز پیش بوالحسن فقر و فاقه تعلیم
 عبرت صبور می انتظار آنچه باشد نو کران پادشاه را
 در دکن خیمه پنخیزی که منع بارشش و تابش کرد
 فرش و آن سطح زمین بلبوس چه جلد بدن مستح
 معدوم این یزد و بطرز لطف و نشر دانه و گاه دوا
 نفقه مرزند وزن الکفیل و العلیان آبی که در این شکر
 دلاجل حکم طیبان المرض احوال تن نفع صورت صحیح
 اول از انقیاب چو کی است طعم و ماکول آنچه بر کرد
 نیاید در دهن لم یقع چه مستح قلعه لم یکن یعنی پور
 سه سینه لهور زینه لغو تو نسب اندامین صدق آن

۲۴
حرفی که هر کس گفت باشد کشتی کذب گفتاری
که سازد مایه دار و مؤتمن فلسفی انکس که مسکوید خلا
باشد محال در حسرت آن که رود و هرگز نکو بدین سخن

مانیا طرب جوون و خبیرا و مالینجولیا تاج و دوسیم
افروا کلیل باشد عین تار ب و طاع و پدرا
تالیف و دیگر جهان و کله پوش و ستم ساز و مر
یح و جیفه زن افروز و زور و بهتان فال و خواب
خواجگان کشید و ضعه دعوت شیخان سهروردی
وطن ما و لاوان و لن لم چون حروف نامی رند
میکنند اینها مثل درد فقر بخشی تن من و عین
با وانی تنی و فی جبر میکنند بیکت انومی که انما

بدیوان دکن لام امر و لاوان لنا ولم شد حرفی
 سادش صاوست ارکلت فرکی فی سخن
 کا و صار اصبح و اسی فعال ناقص بدی
 نذیرات و تخیرات در ملک دکن

وقایع تاریخ چهاردهم شهر حبه
 به سینه که منجر صادق بخواهی و اکتفای
 عالمیاز قدرت کامله حضرت انبیا
 عالی شاه خیر داد و جازه سوار سریع الییرود
 بودری الله نور السموات و الارض در اظهار
 احوال جهان بان بقریه و صبح اب کتبا خبر

رسید که جمعی از مستحصان شقاوت انار چون
دانه های انار از برج حصار بیرون آمدن کار
بجو نزدی می رسانند و بتدارک سرخ روی
در داون جان شیرین قدم ثبات فشرده
مستحطان و مدینه را بمقتضای قدم علیهم السلام
بدینهم فتویها شریعت شهادت میچنانستند و العود
عزت خان را که خدمت میرانشی یافتنش
خیلی تازگی داشت ناپره شجاعت طلب شده
زبانه ولر با فوجی چون شرار و وید تا دوازده
و ماران خاک نشان برآورد و از کمال جرات
با تلقاق سمت در یک میر تو زک در دودان

در آمد که برفت سنان و شهاب بان اهل لجنی

و عناد را در اعدا و گویم عذاب الحریق در ارد

عدو کشیدگان از طرف سردار مذکور به مقادیر

و از جانب شیخ معلوم نیست و این عبارت

که خان مذکور معروض جناب خلافت مآب است

که رفتم و جمعی کشتیران بقتل رسانیدم بیان واضح است

زیرا که مواضع فتح در غزوات به مقادیر بود پس

آیه کریمه و لقد نصرکم اللہ فی مواطن کثیره کثرت معاولا

او را بیست رسانید در شب گذشته همین که کرده

روح نصائی از قلعه بدن زایل شده دست از پیرا

حسن و حرکت کشید و فرمان فرمای قوای طبعی و حیوانی

۲۵
از نظم و نسق چار دیواری ترکیب عناصر فرادغت یافته
در مصلح پیام آرمیده تیره روزان محصور و سیاه
نجان لذر تو خسر دور تو پی بریج مقابل محرم
سر و قات جاه و جلال آورده شعله پی ادبی و بدو
نا بهجاری بلند کردند چندی از کلو لها مستوالی
در شفاعت آن عاصیان جرم بدسکالی بهایی
سر بریده خوابکان افتادند و بعضی برای استغفار
خطای توپچی از کمال بد مالی برگرد گشتن بار کا فلکت
اشتباه گردیدند لکن درین روز اقباب غضب سلطان
رزاق و دشمن سوزی و مشرق آفت رسانی خلوت
نموده بر مزرع بیستی آن زارعان کشت ضلالت